

بررسی دیدگاه ابن عربی درباره خاتم الاولیاء

* محمد نصیری

چکیده:

یکی از موضوعات مهم در تصوف و عرفان اسلامی، موضوع خاتم-الولیاست. سؤال اصلی این پژوهش دیدگاه محبی الدین ابن عربی درباره خاتم ولایت است. عموماً به ابن عربی نسبت داده شده است که خود را خاتم الاولیاء معرفی می‌کند. چنانکه نسبت ختمیت ولایت به عیسی(ع) نیز به صراحت در مکتوبات او موجود است.

پژوهش پیش رو، بعد از واژه و اصطلاح‌شناسی «ولی» و «ولایت» و تبیین اهمیت و جایگاه موضوع در عرفان اسلامی، به دیدگاه‌های ابن عربی – از میان مهم‌ترین کتب و آثارش که اصلی‌ترین متون عرفان نظری بهشمار می‌رود – می‌پردازد و پس از نقل سخنان مضطرب و گاه متناقض پدر عرفان نظری در این باره، با عنایت به برداشت نزدیک‌ترین شاگردان و برخی از مهم‌ترین شارحان آرای ابن عربی از گذشته تاکنون، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌کند.

واژگان کلیدی: ابن عربی، خاتم‌الولیاء، ولایت، مهدویت، ختم ولایت، خاتم ولایت، ولیٰ کامل، انسان کامل.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب.

تاریخ تأیید نهایی: ۲۹/۲/۸۷

تاریخ دریافت مقاله: ۵/۸/۸۶

مقدمه

خواست خدا چنین بوده که هر مجموعه‌ای از جهان هستی از ذرات اتم که تاکنون ریزترین موجودات جهان شناخته شده‌اند، تا کهکشانها و... محوری داشته باشد و به دور آن بچرخد، و هستی هر مجموعه‌ای در پرتو هسته مرکزی اش استوار باشد. در کیهان‌شناسی - طبق هیئت جدید - از نیروی جاذبه خورشید و تعامل آن با نیروی گریز از مرکز سایر کرات، به عنوان قطب و هسته مرکزی منظومه شمسی یاد می‌شود. چنانکه از پروتون‌ها و نوترونها و ذرات دیگر از جمله الکترونها به عنوان مانع انفجار و هسته مرکزی اتمها یاد می‌شود.

در عرفان اسلامی، این پرسش مطرح است که «جهان انسانی به دور کدام محور می‌چرخد و در پرتو کدام قطب به زندگی ادامه می‌دهد؟»

تاریخ اندیشه‌ورزی بشر، مؤید اهمیت این پرسش است و در آفاق پهناور و ابعادی وسیع در حوزه‌هایی فراتر از ادیان و مذاهب ابراهیمی و شناخته شده؛ در دیانتهای قدیم و جدید (از آیین زردشتی، هندی، بودایی تا جنبش‌های نوظهور دینی و ادیان جدید، و از یهودیت و مسیحیت تا اسلام) این پرسش مطرح شده است، به‌طوری که در قلمرو اسلام (به‌طور خاص) و سراسر آفاق زمانی و مکانی، تاریخ، فلسفه، کلام و مجموعه‌ای از فرهنگ و تعالیم اعتقادی و عملی اسلام را دربرگرفته است و در کتابها، مساجد و مدارس اصلی مسلم و اسلامی بوده و به یک فرقه یا مذهب اختصاص نداشته است. البته در اندیشه برخی از این مذاهب - به ویژه مذهب تشیع و از جمله عرفان و تصوف اسلامی -

به گونه‌ای جامع از این اعتقاد، سخن رفته است. (حکیمی، ۱۳۶۰: ۱۰۸ - ۱۰۹)

در خارج از دیدگاه عرفانی - در حوزه تشیع و تسنن - بیشتر از اصطلاحاتی، مثل: مهدویت، موعود، منجی، حجت، مصلح و... یاد می‌شود، اما در عرفان اسلامی همه این اصطلاحات و نشانه‌های آن در ولی خاتم، «خاتم الاولیا»، معنا می‌یابد. روشن است که همه عرفای شیعه «ختم ولایت» را با ظهور منجی موعود و مهدویت یکی دانسته‌اند و ولی خاتم را همان مهدی منتظر و موعود (عج) می‌دانند، ولی در میان عرفای اهل سنت

گاه اختلاف نظرهایی به چشم می‌آید. با آنکه به عارفانی چون ابن عربی، مولوی و عطار نظریه «ولايت و مهدویت نوعی» نسبت داده شده است، اما شواهد و نمونه‌هایی از تصريح آنان بر «ولايت و مهدویت شخصی» نیز وجود دارد.

اصطلاحاتی چون خلیفة الله، قطب، قطب الاقطب، جام جهان‌نما، غوث اعظم، ولیّ کامل، خضر راه و پیر کامل، از تعابیر رایج نزد عرفا و متصوفه می‌باشند که ناظر بر مهدی (عج) و مهدویت هستند.

مقاله حاضر به بررسی «خاتم الاولیاء» نزد ابن‌عربی پرداخته، به بیان دیگر نوشتار پیش‌رو در صدد پاسخ‌گویی به سؤالات ذیل است:

- ۱- آیا ابن عربی مدعی خاتم الاولیاء بودن است؟
- ۲- آیا ابن عربی عیسی(ع) را خاتم‌الاولیاء می‌داند؟
- ۳- راه جمع اقوال تناقض‌نمای ایشان چیست؟
- ۴- شاگردان و شارحان مكتب ابن عربی چه تفسیری از نظریه او دارند؟
- ۵- آیا نشانه‌هایی از قرابت دیدگاه ابن‌عربی و شیعه امامیه درباره مهدویت وجود دارد؟

واژه و اصطلاح‌شناسی «ولی و ولايت»

واژه «ولیّ» و مشتقات آن از ماده «و. ل. ی» ۲۳۳ بار در قرآن به کار رفته است و «ولیّ» به معنای نزدیک شدن و باران بهاری است که موجب سرسبی و شادابی زمین می‌گردد.^۱ (ابن منظور، ۱۴۱۶ق: ۱۵، ۴۱۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق: ۲۰، ۳۱۰؛ راغب اصفهانی،

۱. واژه «ولیّ» ۱۱۰ بار در قالب فعل و ۱۲۳ بار در قالب اسم و خود واژه ۴۴ بار در قرآن آمده است؛ مورد آن به صورت «ولايت مثبت» و در ۱۸ مورد «ولايت منفي» است. با آنکه در این آيات بیش از ده معنا از ولايت و ولی قصد شده، حدّ جامع آن - همان‌طور که در معنای لغوی اشاره شد - قرب و قرابت است که سبب اقربیت، احقيقت و اولویت یکی نسبت به دیگری می‌شود. بنابراین، از منظر قرآن «ولايت» از مفاهیم اضافی است و بر هر یک از دو طرف «ولايت، ولی» اطلاق می‌شود. خداوند ولیّ

۱۳۸۴: ۸۸۵) «ولاء» به کسر (مصدر باب مفaleurه) و فتح (مصدر باب تعفیل) به معانی قرب، قرابت - سببی و نسبی - محبت و صداقت، نصرت و تقویت، میراث و... آمده است، اما همانطور که ابن فارس گفته است: «همه به قرب برمی‌گردند.» (ابن فارس، ۱۳۷۱: ۶، ۱۴۱) واژه «ولایت»^۱ به کسر واو (مصدر والی) به معنای تولیت، امارت و سلطنت است و به فتح واو (مصدر ولی) است (به معنای صاحب اختیار، سرپرست، سلطان، محبت و... است. در اینکه معنای حقیقی این کلمه چیست و معنای حقیقی، مربوط به «ولایت» به فتح یا به کسر است، اختلاف وجود دارد، به طوری که عده‌ای از اهل لغت هر دو کلمه را به یک معنا گرفته‌اند، اما برخی دیگر بین آنها تفاوت قائل شده و برای هر یک معنا یا معناهایی ذکر کرده‌اند. (مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام(ره)، ۱۳۸۱: ۸۳ - ۸۴؛ امام خمینی، ۱۳۶۲: ۶۵)

با چشم‌پوشی دلایل و شواهد هر یک از دو قول، شاید بتوان گفت، معنای حقیقی «ولایت»، همان قُرب است، اما به صورت کلی و تشکیکی هم موجب سلطنت و هم

بندهاش است؛ یعنی به حدی به بندهاش نزدیک است که تنها او مدبّر و ولی امر بندهاش است. مؤمن نیز ولی خداست، یعنی به اندازه‌ای به خدا نزدیک است که فقط او متولی اطاعت از خداوند است و برکات معنوی خدا (از قبیل هدایت، توفیق، تسديد و تأیید) را تنها او نصیب خود می‌کند.

واژه «ولی» نیز ۴۲ بار در قرآن آمده است. به این ترتیب: ۱۴ مورد درباره اثبات و انحصار ولایت به خداوند، ۵ مورد درباره اولیای الاهی و ولایت بین مؤمنان و ۲۳ مورد درباره نهی از ولایت کفار و شیاطین و دیگر ولایت‌های منفی در مجموع در آیاتی که کلمه اولیا در آن به کار رفته است، مؤمنان از ولایت کفار و شیطان نهی شده‌اند، چون کفار و شیاطین اساساً شایستگی ولایت ندارند. بلکه، خداوند فقط شایسته ولایت است و کسانی که با ولایت او پیوند خورده و در صف اولیای او قرار گرفته‌اند، کسانی‌اند که در تمام حالات اهل تقدّم و پاکی هستند و ولایت غیر خداوند را چون تارهای عنکبوت، سست و بی‌اساس می‌دانند. (ر.ک: آل عمران، ۲۸؛ نساء، ۱۳۹ و ۱۴۴؛ مائدہ، ۵۱ و ۵۷؛ اعراف، ۳ و ۳۰؛ رعد، ۱۶؛ ممتحنه، ۱؛ انفال، ۳۴ و ۷۲؛ توبه، ۲۲۳؛ یونس، ۶۲؛ هود، ۱۳ و ۲۰؛ اسراء، ۹۷؛ فرقان، ۱۸؛ جمعه، ۶؛ فصلت، ۴۱، و نیز ر.ک: علامه طباطبائی، ۱۳۹۳: ۶ - ۱۱ - ۱۲؛ خرمشاھی، ۱۳۷۷: ۲، ۲ - ۲۲۲۲؛ شعرانی، ۱۴۱۸: ۲ - ۲۳۲۳؛ شعرانی، ۱۴۱۸: ۲، ۲ - ۲۲۲۲؛ خرمشاھی، ۱۳۷۷: ۲، ۲ - ۲۲۲۲؛ شعرانی، ۱۴۱۸: ۱۷۸؛ ۱۷۸: ۱۴۱۸)

۲. واژه ولایت دوبار در قرآن آمده و در هر دو مورد به فتح و کسر آن قرائت شده است. (ر.ک:

خرمشاھی، ۱۳۷۷: ۲، ۲ - ۲۲۲۲؛ شعرانی، ۱۴۱۸: ۱۷۸؛ ۱۷۸: ۱۴۱۸: ۱۹۴)

مندمج در آن است و سبب اولویت در تصرف و سلطنت نیز می‌گردد. (ر.ک: علامه طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۶، ۱۲؛ ۱۹۶)

درباره اصطلاح «ولايت» معانی و تعبیرات بسیاری گفته شده است.^۱ چون ولايت ذومراتب است، لذا گاه چنان عرشی‌اش می‌دانند که جز خدا را لايقش نمی‌شمارند و گاه چنان فرشی‌اش می‌کنند که جمله موجودات را صاحب ولايت می‌خوانند. حاصل تعريف اهل معرفت این است: «ولايت حقیقت کلیه و صفت الاهیه و شأنی از شئون ذاتیه الاهیه است که اقتضای ظهور دارد و منشأ بروز تعیینات و علت ظهور حقایق خلقيه، بلکه مبدأ تعین اسمای الاهیه در حضرت علمیه است». مبدأ ولايت حضرت احادیث وجود و انتهای آن عالم ملک و شهادت است که در جمیع حقایق وجودی سریان دارد. باطن ذات ولايت، کنز مخفی است و به حسب ظهور، دوایر متعددی دارد که آن دوایر به شدت و ضعف و کمال و نقص متصف است. به تعبیری ولايت به اعتبار ظهور در اسماء و صفات و انعکاس در مرایی تعیینات، مثل کراتی است که برخی بر برخی دیگر احاطه دارند. البته بین کرات روحانی و کرات جسمانی فرق هست. مرکز کرات حسی و جسمانی محاط محیط خود و مرکز کرات روحانی و الاهی محیط بر محاط خود هستند. «والله من ورائهم محیط» (بروج، ۲۰) بنابراین احاطه بالذات شأن مقام ولايت است. نبوت تشریعی^۲ ظاهر خلافت و جانشینی خداوند است و ولايت باطن آن، و اصل وجود و کمالات آن، به وسیله مقام ولايت کلیه، به حقایق می‌رسد. (نی‌ریزی، ۱۳۸۱: ۱۶۷ - ۱۷۱؛ همچنین ر.ک: خواجهی، ۱۳۸۳: باب ۱ - ۴، ۶۷ - ۶۹؛ سید جلال الدین آشتیانی، ۱۳۶۵: ۸۶۶ - ۸۶۹؛ علامه طباطبایی، ۱۳۶۰: ۵)

۱. هم‌چنانکه درباره واژه تصوف و عرفان، صوفی و عارف بیش از هزار معنا شمرده‌اند. (ر.ک: هجویری، ۹۷؛ عزیزالدین کاشانی، ۱۳۶۷: ۶۳ - ۸۲)

۲. ر.ک: ابن عربی، ۱۴۰۰ ق: ۶۲. قیصری در شرح فصوص نبوت را به تشریعی و انبائی، یعنی اطلاع و خبر از حقایق الاهی و اسرار غیوب و معارف الاهی تقسیم می‌کند و اولی را منقطع و دومی را باقی به بقای ولايت اولیا می‌داند. (ر.ک: شرح فصوص الحكم، با مقدمه علامه علامه آشتیانی، ص ۴۳۸)

نجم‌الدین کبری معتقد است: سالک در درجه سوم از سیر، به کمال ولایت می‌رسد و این مقام بر او تمام می‌گردد. به نظر وی صاحب ولایت کامل دارای مقام توحید، انس و هیبت، عین اليقین، فنای در حق و فنای از حقایق در حق الحقایق است و سالک سیار وقتی به ولایت متصف می‌شود کلمه «کن» به او داده شود و این کلمه امر حق است؛ چنان که آیه شریفه می‌فرماید: «انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون». (نحل، ۴۰) وقتی به ولی «کن» داده می‌شود که اراده‌اش در اراده حق فانی شود و تا فانی شد، اراده است اراده حق می‌گردد؛ و حق چیزی نخواهد مگر آنکه بندۀ همان خواهد، و بندۀ چیزی نخواهد مگر حق همان خواهد، چنان که فرمود: «و ما تشاءون الا ان يشاء الله رب العالمين». (تکویر، ۲۹؛ نحل، ۳۰) تلفظ کاف و نون در حق باری تعالی جائز نیست؛ چه معنای آن فقط سرعت ایجاد است، «كافِ کون» است و نون «نور» او چنان که در احادیث آمده است: «یا مکون کل شی». (نجم‌الدین کبری، ۱۹۹۹ م: ۸۵)

به اعتقاد جامی گونه‌ای ولایت عبارت است از قیام بندۀ به خدای خود، و تبدیل اخلاق او به اخلاق حق و اوصافش به اوصاف او، به گونه‌ای که علمش علم او و قدرتش قدرت وی و فعلش فعل او گردد، چنان که احادیث فراوانی بدان گواه است. (جامی، ۱۳۷۰: ۶۷)

در نظر مولوی «ولایت» سزاوار کسی است که از حد بشریت رسته و به مقام الاهی رسیده باشد. اهل ولایت کسانی‌اند که از این عالم چیزهایی درک می‌کنند که سایر خلق از درک آن عاجزند و مقامی نزدیک به نبوت است و اولیا چون نفوس کامله دارند با انبیا متحدند و از همین جهت مانند انبیا محفوظ حق و مورد الهام الاهی‌اند و این هر دو طریق تربیت، به یک اصل کلی می‌رسند که همان سیر در عالم جان و رسیدن به مقام بقاء فی الله است.

عطار در تذکره الاولیا از ابوحفص نقل می‌کند ولی آن است که او را قوت کرامات داده باشند» (عطار، ۱۳۷۰: ۳۹۸؛ هجویری، ۱۳۹۹: ۲۷۲) و از ابوعلی جوزجانی نقل می‌کند:

ولی آن بود که از حال خود فانی بُود و به مشاهده حق باقی و حق تعالی متولی اعمال او بود و او را به خود هیچ اختیار نبود و با غیرش قرار نه. (همان، ۵۶۳)

به نظر قیصری ولی و خلیفه کسی است که از جهت کمالات وجودی و آثار و لوازم آن کمالات، از همه کائنات برتر و به حضرت حق بیش از همه نزدیک باشد. وی در شرح کلام ابن عربی در فصوص: «فَانَ الرِّسَالَةُ وَ النَّبِيُّونَ، اعْنَى نَبِيُّ التَّشْرِيعِ وَ الرِّسَالَةِ، تَنْقِطُعَانِ وَ الْوَلَايَةِ لَا تَنْقِطُعُ أبداً» در مقام تعلیل کلام وی می‌نویسد:

و ذلك لأن الرسالة والنبوة من الصفات الكونية الزمانية فينقطع بانقطاع زمان النبوة والرسالة والولاية صفة الالهية، لذلك سمى نفسه «بالولي» الحميد وقال: «الله ولی الذين آمنوا». فهی غير منقطعة ازلًا و ابداً.

به نظر قیصری وصول به حضرت الالهیه برای هر یک از انبیا تنها از طریق ولایت آنها - که باطن نبوت آنهاست - میسر است و وصول به مرتبه الالهیه از حیث جامعیت اسم اعظم برای خاتم انبیاست و از حیث ظهورش در عالم شهادت به تمامی برای خاتم الاولیاست و خاتم الاولیا واسطه بین انبیا و حق تعالی است.

به نظر نسفی مرتبه ولایت از همه مراتب به خدا نزدیکتر است و کسی ولی است که به طبایع، خواص و حقایق اشیا دانا باشد. او می‌نویسد:

به نزدیک اهل وحدت، دانایان سه طایفه‌اند: حکما و انبیا و اولیا؛ حکیم آن است که به طبایع اشیا دانا باشد و نبی آن است که به طبایع و خواص اشیا دانا باشد و ولی آن است که به طبایع و خواص و حقایق اشیا دانا باشد. پس در عالم هیچ کس را علم و قدرت برابر ولی نباشد.

به نظر نسفی خداوند دو تجلی دارد: یکی تجلی عام و تجلی خاص.

تجلی عام الاهی عبارت از افراد موجودات و تجلی خاص او عبارت از «ولی» است.

نسفی معتقد است: «ولی» کسی است که خداوند تعالی معرفت ذات و صفات خود را بدو بخشیده و وی را به صفات و ذات خود آشنا ساخته است. به نظر او اگرچه معرفت ذات خداوند مقدور بشر نیست، اما به قدر آنکه مقدور بشر باشد آن را که خواهد به معرفت ذات خود موصوف گرداند، تا مقرب حضرت وی گردد و نام او را در جریده اولیا ثبت گرداند تا به محبت و دوستی وی مخصوص گرداند. (نسفی، ۱۳۴۴: ۸۰)

هجویری معتقد است: اساس طریق تصوف و معرفت جمله بر ولایت بود «و هنالک الولاية لله الحق» و به نظر وی جمله مشایخ اندر حکم اثبات آن موافق‌اند، اما هر کس به عبارتی دگرگون بیان کرده است. (هجویری، ۱۳۹۹ق: ۲۶۵)

به نظر حکیم ترمذی - نخستین یا یکی از اولین شخصیتهایی که در ختم و خاتم ولایت کتاب نوشت - اولیا سیدی دارند که صاحب مُهر و ولایت خاتم الولایه است. او می‌نویسد:

خدای سبحان بندگان خود را با نامهایش آشنا ساخته است. هر نامی را ملکی است و هر ملکی را قدرتی. در هر ملک مجلس نجوى و هدایایی برای اهل آن هست. خداوند در آنجا برای قلوب برگزیدگان خود مقاماتی نهاده است. اینان اولیایی هستند که از آن مکان به ملک خداوند می‌روند. مقام بسیاری از اولیا در نخستین ملک خدادست، ولی از میان نامهای الاهی نام آن ملک را بر خود دارد. و بسیاری از اولیا به مقامی در دومین، سومین یا چهارمین ملک خداوند ارتقا می-یابند، و هر وقت ولی به ملکی دیگر ارتقا یابد، نام آن ملک به وی اعطا می‌شود و تا بدانجا پیش می‌رود که از همه این ملک‌ها گذشته به ملک وحدانیه الفردیه برسد. او کسی است که از اسمای الاهی به غایت بهره‌مند شده است که از جانب خدا محفوظ شده است، او سید اولیا و صاحب ختم الولاية از طرف پروردگار خود است. (ترمذی، ۱۳۷۹: ۲۵۱؛ حکیم ترمذی، بی‌تا: ۳۴۵) فهرو فی کل

مکان اول الاولیاء، کما کان محمد(ص) اول الانبیاء، فهو من محمد عند الاذن و الاولیاء عند التقفا. پس ولایت قیام عبد است به حق در مقام فنا از نفس خود.

ابن عربی در فتوحات در چند باب به بحث از مقام ولایت و اسرار و اقسام آن پرداخته است. حاصل سخن او این است: ولایت صفتی الاهی است و برای بندۀ خلق - خو - است؛ نه تخلق و تعلقش از دو طرف - خدا و بندۀ - همگانی است. به نظر وی ولایت به الاهی بشری ملکی تقسیم می‌شود. ولایت بشری هم دو قسم است: عام و خاص. ولی در ولایت بشری خاص به صفات الاهی متصف و دارای بعضی احکام اسمای الاهی می‌گردد و به واسطه این ولایت به منازل حقایق الاهی فروود می‌آید. (همان، ۲، ۲۴۹) اثر ولایت عام الاهی در مخلوقات، از طریق آثار و افعال الاهی از نظر خلق و ایجاد نمایان می‌گردد و اثر ولایت خاص الاهی از طریق وحی، هدایت، ایمان و عرفان؛ یعنی کمال خلق و وجود آشکار می‌گردد که بزرگ‌ترین مظاهرش در رسولان الاهی و اولیاء، و نمونه کامل آن در خاتم اولیا متجلی است. (خواجوی، ۱۳۸۳: ۴۵ - ۴۶)

به نظر آملی ولایت، مقام سالکی است که در نهایت سیر و سلوک خود، به حق رسیده است. از خود رها شده و بعد جسمانی و بشری او در بعد ربانی و معنوی حق فانی شده و با بقای الاهی باقی مانده است. به نظر سیدحیدر رسیدن به این مقام، تنها با عنایت الاهی است و «ولی» هنگام فنا، از حقایق و معارف آگاه شده و هنگام بقای بعد از فنا، از آن حقایق و معارف خبر می‌دهد. به نظر وی جوهره پیامبری و باطن نبوت و رسالت، «ولایت» است و شئون و مرتبه «ولایت» هر پیامبری از مرتبه نبوت او بالاتر و مرتبه نبوت او از مرتبه رسالت‌ش بالاتر است؛ چراکه این شئون سه‌گانه به ترتیب به جهت «حقیقت»، «ملکیت» و «بشریت» پیامبر(ص) بوده‌اند.

البته سیدحیدر تأکید می‌کند که این - برتری ولایت - بدان معنا نیست که هر ولی در طول تاریخ از دیگر پیامبران برتر باشد، مقایسه رتبه نبوت و رسالت و ولایت درباره یک شخص درست است. اسم الاهی «ولی» - هو الولی الحميد، الله ولی الذين آمنوا - (سیدحیدر آملی، ۱۳۶۸: ۳۸۷ - ۳۸۵) همواره در دنیا و آخرت در بندگان جریان می‌یابد. مظاهر اسم ولی، اولیای الاهی‌اند که جهان از وجودشان هرگز خالی نخواهد بود.

به نظر امام خمینی ولایت، قرب و محبوبیت و تصرف و ربویت به نیابت است. نبوت مقام ظهور خلافت و ولایت باطن خلافت است. (امام خمینی، ۱۳۷۲: ۲۹)

سرآغاز ولایت و اولین ولی

اشاره شد که ولایت منشأ توحید وجودی و تجلی اسم «ولی» است «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِي». (شوری، ۹ و ۲۸) به نظر صوفیه و عرفانی، ابتدا و اختتام ظهور به ولایت است. «کما بدأكم تعودون.» (یوسف، ۱۰۲) و وصول به حضرت الهیت برای هیچ کس ممکن نیست مگر به ولایت؛ ولایت را آغاز و انجامی است.

اینکه اولین مظہر اسم «ولی» کیست و مبدأ آن کجاست و این لباس زیبا و پربرکت در آغاز بر تن کدامین پاکدامن از بندگان خاص خدا پوشانده شده و سرانجام بر قامت کدام نیکبخت استوار خواهد شد، میان بزرگان عرفان و تصوف اختلاف‌هایی وجود دارد. البته عارفان مسلمان درباره اینکه ابتدا نام ولایت بر پیشانی بلند و درخشنان حضرت ختمی مرتبت محمد(ص) مهر خورده، اختلافی نیست. (نسفی، ۱۳۷۷: ۳۲۰)

روشن است که انبیا مظاہر ذات الالهی‌اند و همگی در دعوت، هدایت و تصرف در خلق مشترک هستند و هر یک به حسب حیطه تامی که دارند نسبت به هم در مرتبه مختلف‌اند، اما نبوت مختص به ظاهر است و آنچه به باطن مربوط می‌شود، در نهایت به مرتبه تام نبوت که شریعت ختمیه و ولایت باطن شریعت است، مربوط خواهد شد. پس قطب ازلی و ابدی، اولاً و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا، همان حقیقت محمدیه خواهد بود؛ چنانکه حضرت فرمود: «کنت نبیاً و آدم بين الماء و الطين» به نظر مولوی ولی کامل به عنوان غایت خلقت هر چند که ظهور او متاخر از همه انبیا باشد، در واقع جنبنده نخستین او بوده است. از نظر زمانی درخت، علت میوه است، اما از نظر غایی میوه علت درخت است. (نک: مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۵۲۱ - ۵۲۶)

به اعتقاد ابن عربی نیز انبیا مظاہر امہات اسمای حق می‌باشند و این مظاہر داخل در اسم اعظم جامع و مظہر آن حقیقت محمدی(ص) است. (ابن عربی، ۱۴۰۰ق: فص شیشی؛ خوارزمی، ۱۳۶۸: ۱۲۹؛ آشتیانی، ۱۳۶۵: ۶۹۲)

صدرالدین قونوی نیز معتقد است: حقیقت محمدیه، قطب و مدار احکام و مرکز دایره وجود ازل و ابد است. (قونوی، ۱۳۱۴: ۶۴)

جامعی در شرح تائیه ابن فارض آنجا که فرموده است:

فبی دارت الافلاک فأعجب لقطبها الـ

محیط بها و القطب مرکز نقطه

و لا قطب قبلی عن ثلث خلقته

و قطبیّة الاوتاد عن بدليه

می‌نویسد:

القطب قبلی عن ثلث خلقته و قطبیّة الاوتاد عن بدليه

القطب هو شخص انسانی عليه مدار جميع اهل العالم الروحانی و الجسمانی و هو الخليفة على العالم باسره ازلًا و ابداً و لا يكون واحداً و هو خاتم الانبياء(ع). (جامعی، ۱۳۷۴: ۱۱۵ و ۲۰۲)

سید حیدر آملی درباره ولايت می‌نویسد:

ولايت مطلقه ثابت، تنها حقیقت محمدی را شایسته و بایسته است و اصالتاً این لباس برازنده قامت اوست. (سید حیدر آملی، ۱۳۶۸: ۳۸۴ – ۳۸۵)

حاصل آنکه اکثر عرفای اسلامی نسبت به منشأ ظهور ولايت و مصادق اولین مظہری که اسم اعظم الاهی «ولی» در او ظهور یافته است، کمترین اختلافی ندارند و محل مناقشه میان فرق تصوف و مکاتب عرفانی - غیرشیعه - موضوع ختم ولايت و «ولی» خاتم است؛ به این معنا که: حرکت سلسله طولی ولايت و دایره وجودی «ولی» که با مظہری آغاز شد (بالیزاده حنفی، ۱۴۲۲ ق: ۱، ص ۴۸ و ۵۲) چگونه استمرار یافته است؟ صاحب این ولايت کیست؟ و شئونات و مراتب این ولايت در سلسله سعودی آبدال، اقطاب و اولیای دیگر چگونه جاری شده است.

ختم ولايت از نظر ابن عربی

عبارات ابن عربی در موضوع ختم ولايت و ولی خاتم سخت مضطرب است. دامنه اين اضطراب به گونه‌ای است که ابن عربی براساس برخی عبارات از مشهور اهل تسنن و نیز تشیع، فاصله می‌گيرد. البته براساس برخی عبارات، نظر وی با آموزه‌های شیعی همسانی دارد. (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۴۷۴ - ۴۷۷) از عبارت هم استفاده می‌شود که او خود مدعی ختم ولايت است: «انا ختم الولاية دون شك بورث الهاشمي مع المسيح» همچنین از وی رؤیایی نقل شده است که دلالت بر ولايت و خاتمتیت خودش دارد. (ابن عربی، بی‌تا: ۱، باب ۶۵ - ۳۱۸)

بعضی از عباراتش دلالت دارد که او حضرت مهدی موعود(عج) را خاتم اولیا می‌داند، چنانکه در باب معرفت وزرای مهدی در آخرالزمان می‌نویسد:

خداؤند را «خلیفه‌ای» است «موجود» که ظهور می‌کند و ظهورش در زمانی اتفاق می‌افتد که دنیا پر از جور و ستم باشد و او دنیا را پر از عدل و قسط می‌نماید و اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه ولايت کند. او از عترت رسول الله(ص) و جدش حسین ابن علی ابی طالب است.

ابن عربی در ادامه به ذکر شمایل و فضایل حضرت مهدی(عج) و بیان اوصاف یاران و چگونگی آغاز و انجام کار آن حضرت می‌پردازد و می‌سراید:

و عین امام العالمین فقید	ألا إنْ ختم الأولياء شهيد
هو الصارم الهندى حين يبيد	هو السيد المهدى من آل احمد
هو الوابل الوسمى حين يوجد	هو الشمس يجلو كل غم و ظلمة

(همان، ۳، باب ۳۶۶ - ۳۲۷)

در بعضی از عبارات، ابن عربی با فرق نهادن بین ختم ولایت محمدیه و مهدی موعود(عج)، ختم ولایت محمدی را از آن مردی از عرب می‌داند که از جمله کریمان این قوم است. او می‌نویسد:

و اما ختم ولایت محمدی، از آن مردی عَرَب، که اکرم قوم است و امروز در زمان ما موجود است و من در سال ۵۹۵ وی را شناختم و نشانه‌اش را که حق از دیده بندگانش پنهان نموده، در شهر فاس مشاهده کردم. (همان، ۲، ۴۹؛ ۳، ۳۲۹)

از برخی عبارات وی استفاده می‌شود که ولایت محمد را، ختم خاصی است که ولایت عامه عیسیوی نیز تابع ولایت مطلقه است. چنانکه حضرت عیسی(ع) هنگام ظهور آن حضرت، از ایشان پیروی می‌کند و در حدیث آمده است برخی صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و مردمان را به سنت رسول الله(ص) فرامی‌خواند و به طریق شریعت محمدی امامت و نماز می‌کند. (خواجوی، ۱۳۸۳: ۷۴) و هیچ ولی‌ای بعد از او نمی‌آید؛ مگراینکه متوجه به است، همان‌طور که پس از محمد(ص) هر نبی‌ای که بباید، متوجه به او خواهد بود. (خواجوی، ۱۳۸۳: ۱، ۱۸۵)

در پاره‌ای از عبارت او، ولایت مطلق از آن حضرت عیسی(ع) دانسته شده است، در عین حال نزول عیسی و حکم او را بر پایه شریعت حضرت محمد(ص) می‌داند و می‌نویسد:

چاره‌ای نیست از نزول عیسی(ع) و حکم او در میان ما به شریعت حضرت محمد(ص)؛ پس او به شرعی که در وقت رسالتش بر آن بوده، حکم نمی‌کند. و احیاناً اطلاع وی به شریعت حضرت محمد(ص) به واسطه اطلاع او به روح محمد است که از طریق کشف، حاصل و شرع وی را اخذ می‌نماید. پس عیسی(ع) از این وجه صاحب و تابع محمد(ص) و خاتم اولیاست، و این از شرف نبی ماست که خاتم اولیا در امت وی با نبی رسول مکرمی چون عیسی(ع) است و او افضل این امت محمدی است. (ابن عربی، بی‌تا: ۱، باب ۲۴، ۱۸۴)

ابن عربی در جاهای دیگری از فتوحات نیز تصريح کرده است که ختم ولایت
علی‌الاطلاق از آن عیسی(ع) است و در همین‌باره سروده است:

أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأُولَاءِ رَسُولٌ
وَلَيْسَ لَهُ فِي الْعَالَمِينَ عَدِيلٌ

وَهَذَا مَقَامُ مَا أَلِيهِ سَبَّيلٌ
هُوَ الرُّوحُ وَابْنُ الرُّوحِ وَالْأُمُّ مَرِيمٌ

(همان، ۱، باب ۱۴، ۱۵۰؛ ۲، باب ۷۳، ۴۹، ج ۱، باب ۱۴، ۱۵۱؛ ج ۴، ۵۷۷، ۱۹۵)

در کتاب عنقاء مغرب نیز میان خاتم‌الأولیا و امام مهدی(عج) فرق می‌گذارد، اگرچه
به امامت آن حضرت اعتراف می‌کند، اماً خاتم‌الأولیا را مردی از عجم می‌داند، نه از
عرب. (ابن عربی، ۱۴۱۸ق: ۷۳ – ۷۴)

در پاره‌ای عبارات تصريح می‌کند که خاتم ولایت خاصهٔ محمدیه از آن حضرت
مهدی است، چون مهدی منتظر، از عترت و سلالهٔ حسی پیامبر است و خاتم به این
معنا از سلالهٔ غیرحسی و معنوی پیامبر می‌باشد. (ابن عربی، بی‌تا: ۳، ۵۰؛ ۲، ۷۶)
با این وجود در باب دیگری از فتوحات پس از اینکه تصريح می‌کند عیسی(ع) راست
ختم ولایت کبری و ختم ولایت عامه، می‌افزاید: او - عیسی(ع) - در عین حال مختوم به
ختم ولایت محمدیه است، چنانکه می‌نویسد:

وَإِمَّا خَاتَمُ الْوَلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَهُوَ الْخَتَمُ الْخَاصُّ لِوَلَايَةِ أَمَّةِ مُحَمَّدٍ(ص)، الظَّاهِرَةُ فِي دِخَلِ
فِي حُكْمِ خَتْمِيَّتِهِ عِيسَى(ع) وَغَيْرِهِ كَالِيَّاسُ وَالخَضْرُ وَكُلُّ وَلِيِّ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ ظَاهِرِ
الْأَمَّةِ. فَعِيسَى(ع) وَإِنْ كَانَ خَتَمًاً فَهُوَ مُخْتَوَّمٌ تَحْتَ خَتْمِ هَذِهِ الْخَاتِمَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ. (همان،
۵۱۴، ۳)

اما خاتم ولایت محمدی، ختم مخصوصی برای امت محمد است که همهٔ پیامبران از
جمله عیسی(ع)، الیاس، خضر و هر ولی‌الله دیگری از امت محمد، در حکم همین ختم
محمدی داخل هستند و عیسی و دیگر اولیا هم اگر از جهتی خاتم خوانده می‌شوند،
لیکن مختوم به این ختم خاصّ محمدی‌اند.

نظریه ختم ولایت ابن عربی از نظر شارحان مکتب او

عبارات ابن عربی درباره خاتم‌الولاية مضطرب و شاید متناقض است. بر این اساس به رغم اینکه مشایخ، علماء، فلاسفه و عرفانی، به طور عمده از آرای ابن عربی متأثر بوده‌اند و ملاحظاتش را فصل الخطاب و محذرات و مشاهداتش را کشف‌الحجاب برای مستورات خویش دانسته‌اند، نظریات او در ختم ولایت را نپذیرفته‌اند. گذشته از اینکه همین نظریات موجب شد برخی چنین اقوالی را منکر شوند و آن را تحریف قلمداد کنند، حتی شماری مقامش را شکستند و به هتك او پرداختند. عده‌ای نیز به تخطیه ابن عربی پرداخته و ادعای او را ابطال و بر خاتم الولاية بودن حضرت مهدی(ع)، استدلال کرده‌اند. (سید حیدر آملی، ۱۳۶۷: ۱۷۵؛ همو، ۱۳۶۸: ۳۹۵؛ کاشانی، ۱۳۷۰: ۴۲ - ۴۳، جندی، ۱۳۶۱: ۳۲۸ - ۳۲۵) در برابر این رویکرد شماری نیز در پی توضیح و توجیه برآمدند. این گروه درباره کلمات ابن عربی سخنانی متفاوت ارائه کرده‌اند، برخی به طور قطع خاتم ولایت مطلقه و یا عامه را از آن عیسی(ع) دانسته‌اند و جمعی ولایت را به اقسامی تقسیم کرده و «خاتم ولایت خاصه» را از آن حضرت مهدی شمرده‌اند و وجه جمعی برای سخنان او بیان کرده‌اند. از گروه اول می‌توان قیصری و ابوالعلاء عفیفی را نام برد. قیصری از شاگردان بنام و شارحان سنی مکتب ابن عربی تأکید می‌کند که خاتم‌الولیا حضرت عیسی(ع) است و می‌نویسد:

لا ينبغي ان تتوهم ان المراد بخاتم الاولياء المهدى فان الشيخ صرح بانه عيسى و هو يظهر من العجم و المهدى من اولاد النبي و يظهر من العرب. (قیصری، ۱۳۶۸: ۱۰؛ همو، ۱۳۵۷: ۴۰ - ۴۱)

از این عبارت قیصری برمی‌آید که ظهر حضرت مهدی(ع) و اینکه از اولاد پیامبر اکرم(ص) است را پذیرفته است.

از گروه دوم نیز می‌توان به شیخ محمد خاکی، عبدالرزاک کاشانی، جندی و بسیاری از مروّجان شیعی مکتب ابن عربی، از جمله محمدرضا قمشه‌ای و سید جلال الدین آشتیانی اشاره کرد. اینان کوشیده‌اند وجه جمع یا توجیهی برای کلمات ابن عربی بیابند. به نظر شیخ محمد خاکی، از پیروان سنی ابن عربی، ولایت بر دو قسم است: ولایت مطلقه و ولایت خاصه محمدی. نوع دوم نیز سه قسم است:

(اول) ولایتی که جامع تصرف در عالم به حسب معنا و صورت است و به خلافت نیز مقرر می‌باشد.

(دوم) ولایتی که جامع تصرف در عالم به حسب معنا و صورت است، ولی به خلافت مقرر نیست.

(سوم) ولایتی که حقیقتش فقط تصرف در معناست.

خاتم ولایت مطلقه عیسی(ع) است و او خاتم اکبر است. خاتم نوع اول ولایت محمدی، علی بن ابی طالب است که آخرین خلفای راشدین و ائمه مهدیین است و این خاتم، خاتم کبیر است. خاتم نوع دوم ولایت محمدی، مهدی(ع) است که در آخرالزمان ظهور می‌فرماید و او خاتم صغیر است و خاتم نوع سوم از ولایت محمدی، ابن عربی است. (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۴۸۷)

خواجہ محمد پارسا نقشبندی نیز ابن عربی را خاتم ولایت مقیده محمدی و حضرت مهدی را خاتم ولایت مطلقه محمدی می‌داند. (محمد پارسا، ۱۳۶۶: ۸۴) خواجہ از افراد طبقه سوم شارحان ابن عربی و بعد از قیصری - در کتاب *فصل الخطاب* مسائل اصلی مورد اختلاف فرق مختلف عame از یک سو، و عame با خاصه از دیگر سو را با بهره‌گیری از معتبرترین اسناد و کتب به مرحله *فصل الخطاب* و ایقان در عقیده و اندیشه هدایت می‌کند. وی در *فصل هفتم* بعد از بحث درباره ائمه اثناعشر و مناقب آنان، زیر عنوان «فی ذکرالمهدی المنتظر» با عنایت خاص به منابع اهل سنت، از جمله صحیح مسلم، سنن ابو داود و سنن ترمذی چند روایات درباره آن حضرت و خصوصیاتش از زبان پیامبر اکرم(ص) و چند حدیث درباره علام زمان ظهورش نقل می‌کند که در منابع شیعه نیز

آمده است. برای نمونه از جامع الاصول در جریان نزول حضرت عیسی و تقاضای حضرت مهدی(ع) از او برای اقامه نماز جماعت، از جابر نقل می‌کند که رسول الله (ص) فرمود:

لَا يَزَال طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يَقَاطِلُونَ عَلَى الْحَقِّ، ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَنَزَلَ عِيسَى (ع)
فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ تَعَالَى صَلَّى لَنَا، فَيَقُولُ: لَا، أَنْ بَعْضُكُمْ أَمْرَأَةٌ تَكْرَمُهُ اللَّهُ - تَعَالَى - هَذِهِ
الْأُمَّةُ. (پارسا، ۱۳۸۱: ۵۹۳)

همواره گروهی از اتمم برای حق پیکار می‌کنند و در نهایت پیروز می‌شوند. جناب عیسی(ع) [در آخر الزمان] در میان آنها ظاهر می‌شود، امیر امت به جناب عیسی می‌گوید بیا [به عنوان امام جماعت] برای ما اقامه نماز کن، او می‌گوید بعضی از شما بر بعض دیگر امیر و سرورید و خداوند این امت را به شما تکریم کرده است.

در حدیث دیگری در پاسخ به شباهه‌ای درباره تطبیق حضرت مهدی(ع) حدیثی را نقل می‌کند که در آن پیامبر(ص) صفات شخصی و ظاهری حضرت مهدی(ع) را بیان کرده است. (همان، ۵۹۴)

پارسا در فصل دیگری بعد از بیان برخی فرق شیعی و رد آنها از جمله امامیه زیر عنوان روایات ثقلین - کتاب الله و عترة - دهها حدیث از پیامبر، امام علی، امام حسین و... نقل می‌کند که در همه آنها نام حضرت مهدی به عنوان آخرین امام آمده است و از امام سجاد(ع) از سیدالشهداء(ع)، از امیر مؤمنان(ع) نقل می‌کند که:

قالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الْأَئُمَّةُ بَعْدِ اثْنَا عَشَرَ، أُولَئِمَّ انتِ يَا عَلِيٌّ وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي
يَفْتَحُ اللَّهُ - سَبَحَانَهُ - عَلَى يَدِيهِ مُشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا. (همان، ۶۲۰)

در حدیث دیگری از امام حسین(ع) نقل می‌کند:

مَنَا اثْنَيْ عَشَرَ مَهْدِيًّا أُولَئِمَّ عَلَى بْنِ ابْي طَالِبٍ (ع) وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ؛ يَحْبِي
اللَّهُ - تَعَالَى - الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَيَظْهُرُ بِهِ دِينُ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ. (همان)

طبق حديث مفصل دیگری که نقل می‌کند، پیامبر(ص) حضرت مسیح را یکی از حواریون قائم منظر معرفی می‌کند و می‌فرماید: «وَالَّذِي بَعْثَنَا بِالْحَقِّ لِتَجْدِنَّ أَبْنَى مُرِيمَ فِي أَمْتَى خَلْقًا مِنْ حَوَارِيْه». (همان، ۶۳۲)

از معاصران، آقا محمد رضا قمشه‌ای، پیرو شیعی و استاد بلامنازع مکتب ابن عربی معتقد است:

ولایت بر دو قسم است: ولایت مطلقه یا عامه و ولایت خاصه. ولایت عامه یا مطلقه شامل همه مومنان است و به حسب مراتب و درجات ایمان دارای مراتب و درجاتی است و خاتم این قسم از ولایت عیسی(ع) است. ولایت خاصه، مخصوص اهل دل و صاحبان قرب الفرائض و کسانی است که در ذات حق فانی و به صفات او باقی‌اند. این قسم از ولایت که مخصوص محمد و محدثین است، خود دو قسم است: مطلقه و مقیده. مطلقه در صورتی است که عاری از جمیع حدود و قیود، جامع ظهور جمعی اسماء و صفات حق و واجد انحصار تجلیات ذات او باشد، مقیده در صورتی است که به اسمی از اسماء و حدی از حدود و نحوی از تجلیات محدود باشد.

هر یک از این دو نوع را خاتمی است. خاتم ولایت محمدی مطلقه، علی‌بن ابی طالب و مهدی موعود است. ولایت مطلقه به این معنا از ولایت مطلقه عامه به معنای اول برتر و خاتم آن، یعنی علی و مهدی موعود(ع) از خاتم آن یعنی عیسی(ع) افضل‌اند. اما خاتم ولایت مقیده محمدی، ممکن است هم ابن عربی باشد و هم آن مردی از عرب که ابن عربی می‌گوید در سال ۵۹۵ وی را دیده و شناخته است و البته این نوع ولایت را درجاتی است که ممکن است هر درجه و مرتبه‌ای را خاتمی موجود باشد. (آشتیانی، ۱۳۶۳، ۸۸۹، ۴۷۸؛ جهانگیری، ۱۳۷۵: ۴۸۰ –

جلال‌الدین همایی نیز معتقد است: محیی‌الدین و پیروان او قائل‌اند که مهدی موعود از سلاله پیامبر و از نژاد عرب است و ولایت حضرت مهدی غیر از ولایت نوعی است که برای اقطاب و مشایخ که در هر زمان وجود دارند، می‌باشد. (همایی، ۱۳۷۶: ۲، ۸۹۹)

فاضل تونی در تعلیقه بر فصوص محیی الدین در توضیح اقسام ولایت می‌نویسد:

مراد از ولایت عامه این است که بنده در ذات و صفات حق در نهایت سفر اول از اسفار اربعه فانی شود، ولی جهت امکان در او باقی بماند و خاتم ولایت به این معنا حضرت عیسی است...

و مراد به ولایت خاصه محمديه اين است که بعد از فنای فی الله در بنده جهت امكان باقی نماند. بلکه از هر قيدي حتی از قيد امكان برهد و صاحب مقام او ادنی که مرتبه واحدیت است بشود و هر یک از انبیا و اولیا مظہر این ولایت است و خاتم ولایت خاصه محمديه به حسب مرتبه امیر مؤمنان(ع) می‌باشد و به حسب زمان حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالیٰ فرجه). و ولایت مقیده محمديه مختص به اولیای امت محمد(ص) به وراثت و مناسبت شریعت حقه است و خاتم این ولایت کسی است که در علم و کشف حقایق احدی به پای او نرسیده باشد و شیخ محیی الدین عربی ادعا کرده است که وی خاتم ولایت مقیده محمديه است به این معناست. پس ابتدای ولایت عامه به نبی بود و آن آدم ابوالبشر است و خاتم ولایت عامه نیز نبی بوده است و آن حضرت عیسی است و ولایت محمديه همان ولایت مطلقه است. یعنی اطلاع بر حقایق و اعیان ثابته و استعدادات آنها و عطا کردن هر کدام را آنچه به لسان استعداد طلب می‌کنند؛ ولی خاصه است از آن جهت که اختصاص به شخص معین دارد و ابتدای ولایت خاصه به محمد(ص) است و نهایت آن به حسب زمان حضرت مهدی است. صاحب ولایت عامه مظہر اسم جامع است که رحمان باشد و صاحب ولایت مطلقه مظہر اسم الله است. (فاضل تونی، ۹۳-۹۱، ۱۳۶۰)

علامه میرزا احمد آشتیانی نیز در حواشی شرح فصوص قیصری و رساله‌ای که در ولایت تصنیف کرده، قول محیی الدین را که قائل به خاتمیت عیسی نسبت به ولایت محمديه است، بر ولایت عامه حمل می‌کند و معتقد است محیی الدین حضرت مهدی را خاتم ولایت مطلقه محمديه می‌داند و حضرت عیسی قهراً تابع آن حضرت می‌شود. (آشتیانی، ۱۳۶۵: ۸۹۱)

سید حیدر آملی و مسئله خاتم ولایت

از گروه سوم، می‌توان علامه سید حیدر آملی را نام برد. وی با توجه به ارادتش به ابن عربی، مؤدبانه از وی انتقاد می‌کند، هر چند نیش تیز نقدهایش متوجه قیصری است و به نظر او سید حیدر کلام ابن عربی را نفهمیده است، اما برخی تعریفات و تصريحات او حکایت از ناخوشنودی اش از نظریه ابن عربی در باب ختم الولایه دارد؛ چرا که سید حیدر بعد از ذکر کلمات ابن عربی از ابواب مختلف فتوحات، در یک جمع‌بندی می‌نویسد: حاصل مجموع این کلمات ثبوت ختم ولایت مطلقه برای عیسی(ع) است. به نظر سید حیدر این ثبوت از سه وجه خالی نیست: یا به نقل است یا به عقل یا به کشف؛ در حالی که هر سه راه نسبت به ولایت مطلقه حضرت عیسی(ع) مخدوش است.

به نظر سید حیدر ولایت، همچون ثبوت به «مطلقه» و «مقیده» تقسیم می‌شود. ثبوت مطلقه ویژه حقیقت پیامبر اکرم است و حضرت محمد(ص) خاتم ثبوت مطلقه است، مظہر ثبوت مطلقه، ثبوت مقیده است؛ یعنی پیامبران دیگر همگی مظاہر مقیده حقیقت محمدیه‌اند. اولین مظہر و ثبوت مقیده حضرت آدم(ع) و آخرین یا خاتم ثبوت مقیده، حضرت عیسی(ع) است. باطن ثبوت مطلقه، ولایت مطلقه است که ویژه حقیقت پیامبر اکرم است و دو مظہر دارد: مظہر مطلق و مظہر مقید. مظہر کامل ولایت مطلقه، حضرت علی(ع) است که آخرین و خاتم ولایت مطلقه هم هست. پس پیامبر اکرم(ص) بالاصاله دارای این ولایت مطلقه است و علی(ع) بالوراثه صاحب آن می‌باشد و اولین مظہر ولایت مقیده، حضرت شیث فرزند آدم است و آخرین یا خاتم ولایت مقیده حضرت مهدی(عج) از خاندان رسول اسلام(ص) است. (ر.ک: سید حیدر آملی، ۱۳۶۸: ۳۸۲ - ۳۸۹؛ ابراهیمیان آملی، ۱۳۸۱: ۵۳۰ - ۵۵۴)

سید حیدر آملی رأی ابن عربی در باب خاتم ولایت مطلقه، خاتمتیت حضرت عیسی(ع) را با دلیل نقلی و عقلی و کشفی باطل می‌داند و در روش نقلی رد مدعای ابن عربی و اثبات خاتمتیت ولایت مطلقه برای امام علی(ع) به شواهدی از قرآن (مائده، ۵۵؛

نساء، ۵۹؛ اعراف، ۲۸)، احادیث نبوی^۱ و اقوال بزرگان عرفا از جمله شخص ابن عربی تمسک می‌جوید. (سید حیدر آملی، ۱۳۶۸: ۱۱۹)

شواهد و قرائن نظریه ابن عربی

ابن عربی در فتوحات، پس از تصریح به اینکه عیسی(ع) دارای ختم ولایت کبری و ختم ولایت عامه است، می‌افزاید: او در عین حال مختوم به ختم ولایت محمدیه است. وی می‌نویسد:

اما خاتم ولایت محمدی، ختم مخصوصی برای امت محمد است که همهٔ پیامبران از جمله عیسی(ع) و غیر او مانند الیاس و خضر و هر ولی الله دیگر از امت محمد، در حکم آن داخلنده، و عیسی و دیگر اولیا هر چند از جهتی خاتم خوانده می‌شوند، لیکن مختوم به این ختم خاصّ محمدی اند. (ابن عربی، بی‌تا: ۴، ۵۱۴)

به علاوه ابن عربی در باب ششم در بحث از آغاز خلق و نخستین موجود - حقیقت محمدیه - نزدیک‌ترین فرد به این حقیقت را علی بن ابی طالب می‌شمارد و در باب چهارصد و شصت و دوم می‌نویسد:

بدان که اقطاب محمدیین بر دو نوع‌اند: اقطاب بعد از بعثت و اقطاب قبل از بعثت؛ اقطاب قبل از بعثت پیامبر، رسولان اند که سیصد و سیزده - به شمار رجال‌الغیب - هستند، اما اقطاب پس از بعثتش از امت او تا رستاخیز دوازده قطب می‌باشند.

در باب چهارصد و شصت و سوم می‌نویسد:

۱. شرح اصول کافی، ص ۱۷؛ تفسیر قرآن، ج ۴، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۴۱، ج ۲۵، ص ۳۳؛ مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۲۶ و سخنان امام علی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۵؛ ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳۶؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ و ۱۸۹. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳ و ۱۵۷؛ بنایع المودة، ص ۷۴؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۴۲.

اقطاب این امت دوازده قطب است که مدار این امت بر آنان می‌گردد... خداوند اینان را به ظهور آنچه در دو سرا از کون و فساد و معناد و غیرمعناد است، موکل ساخته است... هر یک از این دوازده قطب را سوره‌ای از سور قرآن است و ختم از آنان - یعنی خاتم‌الاولیای خاص - بر قلب محمد است و از جهت حکم، اکمل اقطاب است. خداوند برایش بین صورت ظاهر و باطن جمع آورده... نامش را نمی‌برم و مشخص نمی‌دارم، چون از این کار منع شده‌ام. (همان، ۷، ۱۱۵)

ابن عربی درباره قطب دوازدهم می‌نویسد: «قطب دوازدهم بر قلب - قدم - شعیب(ع) است و سورة آن سورة ملك است».

و لهذا القطب علم البراهين و موازين العلوم و معرفة الحدود... فهو المجهول الذى لا يعرف و النكرة التى لا تعرف، اكثر تصرفه فيما يتصرف فيه من الاسماء الالهية الاسم المدبّر والمفصل والمنشىء والخالق والمصور والباريء والمبدء والمعيد والحكم و العدل. ولا يرى الحق من شيء من تجليه دون ان يرى الميزان بيده يخفض و يرفع... (همان، ۷، ۱۲۹) جمع لهذا القطب بين القوتين: القوة العلمية و القوة العملية، فهو صنع لا يفوته صنعة بالفطرة، و له فى كل علم ذوق الاهى من العلوم المنطقية و الرياضية و الطبيعية و الاهية و كل اصناف هذه العلوم عنده علوم الاهية، ما اخذها الا عن الله و ما رأها سوى الحق.... (همان، ۱۳۰)

دانش عقلی و میزان علوم و معرفت حدود برای این قطب (قطب دوازدهم) حاصل است. او ناشناخته‌ای است که شناخته نمی‌شود و تعریف هم نمی‌شود. از میان اسمای الاهی عمدتاً بر اسمهای: مدبر، مفصل، منشیء، خالق، مصوّر، باری، مبدء، معید، حکم و عدل تکیه دارد.

هر دو نماد علمی و عملی برای او فراهم است و چیزی از او فوت نشده است و از هر یک از دانشها و علوم منطقی، ریاضی، طبیعی و الهی بهره سرشار دارد و همه‌این علوم نزد او علوم الهی است و آن را جز از خداوند اخذ نکرده است.

ابن عربی، علاوه بر همه اینها در باب سیصد و شصت و سوم فتوحات بای با عنوان «فی معرفة منزل وزراء المهدى الظاهر فى آخر الزمان الذى مبشر به رسول الله(ص) و هو من أهل البيت» دارد. وی بعد از ذکر ابیاتی می‌نویسد:

آگاه باشید خدا خلیفه‌ای دارد که هرگاه زمین از ظلم و ستم پر شد، ظهور می-کند و آن را از عدل و داد پر می‌سازد. اگر از دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد؛ خدا آن یک روز را آنقدر طولانی می‌کند تا آن خلیفه ظهور نماید. او از عترت رسول خدا و از فرزندان فاطمه است، همنام رسول خداست و از فرزندان حسین بن علی بن ابی طالب است.

با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. در آفرینش جسمانی شبیه رسول الله است و از نظر خلق و روحیات در مرتبه‌ای پایین‌تر، چرا که کسی در اخلاق مانند رسول الله – که خداوند او را بر خلق عظیم ستوده – نیست. و پیشانی اش نورانی است... و به آنچه می‌گوید عمل می‌کند آنچه را مشاهده می‌کند، می‌داند... ظلم و اهل آن را نابود می‌کند و دین را به پا می‌دارد و روح تازه در اسلام می‌دمد. اسلام را بعد از خواری به عزت می‌رساند و بعد از مرگش حیات می‌بخشد.

از دین هر چه دین واقعی است، ظاهر می‌سازد، آنچه را که اگر رسول الله(ص) بود به آن حکم می‌کرد. بساط مذاهب مختلف را بر می‌چیند و تنها دین خالص را پایدار می‌نماید. عارفان به خدا از اهل حقایق از شهود و کشف با او بیعت می‌کنند. یارانی دارد که دعوتش را اجابت می‌کنند و یاور او در اداره امور و وزاری اویند. حضرت عیسی(ع) در منطقه شرقی دمشق – در حالی که دو فرشته در جانب راست اویند و فرشته‌ای در سمت چپ اوست – بر او وارد می‌شود. بینندگان او بهترین بینندگان، و افراد مورد اعتماد او بهترین امنا هستند. خداوند

کسانی را به وزارت او برگزیده که در عالم غیب از امتحان سربلند برآمده‌اند و آنان را از طریق کشف و شهود بر حقایق آگاه ساخته است. او - حضرت مهدی - خود شمشیر عدالت الهی را همراه دارد و به داشت سیاست و کشورداری مجهز است. دانش او خدادادی است، چرا که جانشین خدای تعالی است. زبان حیوانات را می‌داند و دادگستری اش انس و جن را فرامی‌گیرد.

کارگزاران او به مصدق آیات شریفه مورد عنایت حق قرار دارند و با بزرگان صحابه همتراز می‌باشند. آنان غیر عرب هستند، اما به زبان عربی سخن می‌گویند. (ابن عربی، بی‌تا: ۳۲۷، ۳)

ابن عربی سپس با بر Sherman خصوصیات مؤمنان و عنایت و نصرت الاهی نسبت به آنان در صدر اسلام، وزرا و کارگزاران حضرت مهدی را با آنان مقایسه می‌کند و یکسان می‌شمارد. او می‌نویسد:

سپس روایاتی درباره دجال و سرعت عمل حضرت مهدی(عج) که از پیامبر نقل شده، ذکر می‌کند و با اشاره به برکات و نعمات دوره ظهور آن حضرت، می‌نویسد: اصحاب از پیامبر(ص) پرسیدند: سرعت او در زمین چگونه است؟ فرمود:

مانند بارانی است که باد شدید (طوفان) به آن شتاب می‌بخشد. سپس جماعتی نزد او می‌آیند. آنان را دعوت به بیعت می‌کند. ولی او را تکذیب می‌کند و دعوتش را اجابت نمی‌کند. از آنان روی می‌گرداند و به سبب روگردانی او، اموال و دارایی آنان کم می‌شود و خود را در حالی می‌یابند که هیچ ندارند. سپس جماعتی نزد او می‌آیند. آنان را نیز دعوت می‌نماید، او را اجابت و تصدیق می‌کند، به آسمان و زمین امر می‌کند که از بخشایش نعمت و رحمت به آنان دریغ نکنند و همانطور هم می‌شود. حضرت عیسی(ع) و اصحاب و حواریون هبوط می‌کنند و دعوت او را می‌پذیرند.

ابن عربی بار دیگر به بحث وزرای مهدی و مدت اقامتش می‌پردازد و می‌نویسد:

درباره مدت اقامت مهدی به عنوان امام و رهبر در دنیا چیزی نمی‌دانم، و آگاهی از این امر را از خداوند تقاضا نکردم.

سپس می‌نویسد:

تمام آنچه که کارگزاران مهدی به آن نیازمندند، نه چیز است، نه کمتر و نه بیشتر. ۱- بصیرت نافذ؛ ۲- درک خطابهای الهی هرگاه القا شود؛ ۳- فهم و دانش کافی از سوی خدا، ۴- دانش تعیین مراتب کارگزاران و فرماندهان؛ ۵- مهربانی در اوج خشم؛ ۶- آنچه هر حکومت از امور محسوس و معقول بدان نیازمند است؛ ۷- دانش حل مشکلات؛ ۸- رسیدگی بسیار زیاد به برآوردن نیاز مردم؛ ۹- آگاهی از غیب در هر زمانی که ضرورت اقتضا کند... (ابن عربی، بی‌تا: ۳، ۳۲۷ - ۳۳۰)

شعرانی در الیاقیت و الجواهر در بحث از حوادثی که قبل از وقوع قیامت واقع می‌شود ضمن بیان و شمارش نشانه‌های قیامت، خروج و ظهور مهدی(ع) و نزول عیسی(ع) را از جمله این نشانه‌ها برمی‌شمارد. وی می‌نویسد:

ظهور مهدی انتظار می‌رود. او از اولاد امام حسن عسکری(ع) است کسی که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد شد و هم‌اکنون زنده است تا با عیسی بن مريم - در آخر الزمان - ظهور کند. مدت عمر او در حال حاضر، [سال ۹۵۸ ه. ق] حدود ۷۰ سال است.

سپس عبارت ابن عربی در فتوحات باب ^۱۳۶۳ درباره ضرورت ظهور حضرت مهدی - لابد من خروج المهدی - را که بسیاری از آن متن روایات موجود در منابع شیعه و سنی است را نقل می‌کند و سپس در پاسخ به این سؤال که شکل ظهور حضرت مهدی

۱. این عبارات در نسخه موجود نزد شعرانی از باب ۳۶۳ نقل شده است، در دو نسخه موجود نزد ما این عبارات در باب ۳۶۳ آمده است. (الفتوحات، ج ۳، ص ۳۲۹-۳۲۷) در نسخه شعرانی، حضرت مهدی از اولاد امام حسین(ع) و در نسخه‌ای دیگر از اولاد امام حسن(ع) ثبت شده است.

چگونه است و احکام او آیا براساس نصوص است یا اجتهاد، با استفاده و استناد به کلمات ابن عربی، می‌نویسد:

او مطابق شریعت حکم می‌کند، چرا که ملهم از شرع محمدی است و براساس آنچه در حدیث رسول خدا(ص) درباره مهدی آمده است - مبنی بر اینکه مهدی(عج) به طور دقیق از من پیروی می‌کند و بدون خطای پای من می-گذارد - می‌فهمیم که او تابع رسول الله، نه مبدع دین جدید است و اینکه او در حکومت و قضاوتها یش معصوم است و خطای نمی‌کند.

سپس از ابن عربی نقل می‌کند:

فعلم أنه يحرم على المهدى القياس مع وجود النصوص التى منحه الله إياها على لسان ملك الإلهام بل حرم بعض المحققين على جميع أهل الله القياس لكون رسول الله(ص) مشهوداً لهم فإذا شكوا فى صحة حدیث أو حكم رجعوا إليه فى ذلك فأخبرهم بالأمر الحق يقطة و مشافهة و صاحب هذا المشهد لا يحتاج إلى تقليد أحد من الأئمة غير رسول الله(ص)، قال تعالى «قل هذه سبيلي أدعوا إلى الله على بصيرة أنا و من اتبعني» (يوسف، ۱۰۸)

با وجود نصوصی که خدا به حضرت مهدی افاضه می‌کند، او قیاس نمی‌کند و قیاس بر او حرام است، بلکه برخی محققان قیاس را بر همه اهل الله حرام دانسته‌اند؛ چرا که رسول خدا مشهود آنان بوده و آنها همیشه خود را در حضور رسول خدا می‌بینند و هرگاه در صحت یا اعتبار حکمی دچار تردید شوند، به آن حضرت مراجعه می‌کنند و حضرت آنها را از حقیقت امر آگاه می‌کند - در حال خواب یا بیداری - و کسی که دارای این مرتبه است، نیازمند تقلید از هیچ کس غیر از رسول خدا(ص) نیست. (همان، ۱۴۴)

سپس شعرانی می‌افزاید: ابن عربی درباره حضرت مهدی(عج) بسیار مفصل سخن گفته و درباره علم او به حوادث آینده آورده است: امام مهدی بر حوادث و پدیده‌هایی که قرار است پدید آید، وقوف دارد و خداوند او را از حوادثی که قرار است رخ دهد آگاه

می‌کند تا آماده پذیرش آن حوادث باشد. چنانچه حوادث پیش رو از اموری باشد که نفع مردم در آن است، خداوند را سپاس می‌گوید و اگر از اموری است که در آن عقوبت و کیفر مردم است - از قبیل نزول بلاعی عمومی و یا فردی - از خداوند درخواست می‌کند آن را بگرداند؛ و خداوند درخواست او را می‌پذیرد و با رحمتش از پدید آمدن حوادث عقوبت‌زا جلوگیری می‌فرماید.

علامه شعرانی سپس در پاسخ به این سؤال که اگر خداوند در حادثه‌ای از حوادث حکمی را بر مهدی(ع) بیان نکرد و یا حکم خداوند معلوم نبود، چه می‌کند؟ جواب می‌دهد:

هر مسأله یا موضوعی که حکم آن از سوی خدای تعالی بیان نشده باشد و اصول و مبادی تعیین حکم نیز گویا نباشد را به مباحثات ملحق می‌کند.

سپس به کلام ابن عربی استناد می‌کند که عصمت حضرت مهدی(ع) را به گواهی و شهادت پیامبر اکرم مستند کرده است. (شعرانی، ۱۴۱۸ق: ۵۶۳ – ۵۶۶)

نتیجه

با وجود این شواهد و قرائن به دشواری می‌توان گفت ابن عربی به ولايت نوعی یا ختمیت ولايت به وسیله خود یا حضرت عیسی قائل است؛ زیرا مطابق آنچه سید حیدر و دیگران گفته‌اند نزول جناب عیسی در زمان ظهور حضرت مهدی و منوط بودن استكمالش به حضور در پیشگاه حضرت مهدی، مطابق برخی روایات مورد قبول و استناد ابن عربی، نافی ولی مطلق بودن اوست. (منصوری لاریجانی، ۱۳۸۱: ۳۷۴ – ۳۷۵) یعنی اگر حضرت عیسی(ع) خاتم ولايت مطلقه بود، لزومی نداشت ولايت او با ظهور حضرت مهدی(ع) کامل شود. این بدیهی است که فردی که با ظهورش ولايت حضرت عیسی(ع) را کامل می‌کند، قطعاً دایره ولايتش وسیع‌تر و گسترده‌تر از ولايت حضرت عیسی(ع) است. (همان، ۸۹۰ – ۸۹۱)

به علاوه مؤیدالدین جندی شارح فصوص الحكم با استفاده از کلام ابن عربی شهادت داده است که خاتم ولایت مطلقه حضرت علی(ع) است. عبدالرزاق کاشانی دیگر شارح فصوص نیز به صراحت گفته است خاتم ولایت مقیده حضرت مهدی(ع) است.
(منصوری، ۱۳۸۱: ۲۹۶)

پس با عنایت به دلایل و شواهد ارائه شده از مجموع سخنان ابن عربی می‌توان نتیجه گرفت که به ولایت ختمی حضرت مهدی(ع) قائل است.^۱

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. ابن عربی، محیی الدین، ۱۴۰۰ق، *فصوص الحكم*، تعلیقات ابرالعلاء عفیفی، بیروت، دارالکتاب العربي.
۲. ابن عربی، محیی الدین، ۱۴۱۸ق، *عنقا مغرب فی ختم الاولیاء و شمس المغرب*، تحقیق خالد شبیل ابوسلیمان، قاهره، مکتبه عالم الفکر للطبعه و النشر.
۳. ابن عربی، محیی الدین، بیتا، *الفتوحات المکلیة*، دار صادر، بیروت.
۴. ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۶ق، بیروت، دار احیاء التراث العربي.
۵. احمد بن فارس، ۱۳۷۱ق، *معجم مقایس اللغه*، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، قاهره، دار احیاء الکتب العربية.
۶. آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۶۵، *شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحكم*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۷. اصفهانی، راغب، بیتا، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق محمد سید گیلانی، تهران، المکتبه المرتضویه.

۱. برای آگاهی از دیدگاه دیگر عرفا و متصوفه در این باره ر.ک: سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۶۲۸ و ۳۶۸؛ شوستری، ۱۳۷۵: ۱۳۶؛ شیرازی، بیتا: ۳، ۳۴۰؛ خوانساری، ۱۳۵۰: ۷، ۱۳۴-۱۳۲؛ سمنانی، ۱۳۸۵: ۷۶۷۵؛ زمانی، دفتر دوم، ۱۳۷۶: ۲، ۲۲۹-۲۳۰؛ همایی، ۱۳۸۲: ۸۹۷.

۸. آملی، سیدحیدر، ۱۳۶۲، *اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقيقة*، محمد خواجه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۹. آملی، سیدحیدر، ۱۳۶۷، المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحكم، به اهتمام هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، چاپ دوم، انتشارات توسع.
۱۰. آملی، سیدحیدر، ۱۳۸۱، جلوه دلدار، ترجمة جامع الاسرار و منبع الانوار، مترجم سیدیوسف ابراهیمیان آملی، تهران، نشر رسانش.
۱۱. آملی، سیدحیدر، ۱۳۶۸، *جامع الاسرار و منبع الانوار*، به انضمام رساله نقد النقود فی معرفه الوجود، به اهتمام هنری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انجمن ایرانشناسی فرانسه، چاپ دوم، تهران.
۱۲. بالی زاده حنفی، مصطفی، ۱۴۲۲ق، *شرح فصوص الحكم لابن عربی*، بیروت، دارالكتب العلمیه.
۱۳. بلخی، مولانا جلال الدین محمد، مثنوی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمد استعلامی.
۱۴. پارسا، محمدبن محمد، *فصل الخطاب لوصل الاحباب*، مصحح جلیل مسگرنژاد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
۱۵. ترمذی، ابی عبدالله بن الحسن الحکیم، بی تا، کتاب ختم الاولیاء، تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، بیروت المطبعه الكاثولیکیه.
۱۶. ترمذی، محمدبن علی، ۱۳۷۹، *مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی*، مترجم مجdal الدین کیوانی، تهران، نشر مرکز.
۱۷. جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷۹، *شوادر النبوه*، به کوشش سیدحسن امین، انتشارات میرکسری.
۱۸. جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷۰، *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، با مقدمه و تعلیقات ویلیام چیتیک، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۹. جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷۴، *تأثیر ترجمه تائیه ابن فارض*، تهران، میراث مکتب.
۲۰. جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۰، *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*، جلال الدین محمد بلخی، تهران، انتشارات اسلامی.
۲۱. جندی، مؤید الدین، ۱۳۶۲، *شرح فصوص الحكم*، با کوشش سیدجلال الدین آشتیانی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد.

۲۲. جهانگیری، محسن، ۱۳۷۵، *محبی الدین بن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی*، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲۳. جوینی خراسانی، ابراهیم بن محمد، ۱۴۰۰ق، *فرائد السمعطین*، مؤسسه المحمودی، للطبعاعه و النشر.
۲۴. حاج سیدجوادی، احمد صدر، ۱۳۷۵، *دائرة المعارف تشیع*، تهران، نشر شهید سعید محبی.
۲۵. حکیمی، محمدرضا، ۱۳۶۰، *خورشید مغرب*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۶. خالدی، احمد، ۱۳۸۱، *سید حیدر آملی، گزارش زندگی و عرفان*، تهران، دفتر نشر معارف.
۲۷. خرمشاهی، بهاءالدین، ۱۳۷۷، *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*، تهران، انتشارات دوستان و ناهید.
۲۸. خمینی، روح الله، ۱۳۶۲، *شرح دعای سحر*، مقدمه، احمد فهري، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مرکز نشر العلمی، و الثقافی.
۲۹. خمینی، روح الله، ۱۳۷۲، *مصابح الهدایه الى الخالقہ والولایة*، مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳۰. خمینی، روح الله، ۱۴۰۶ق، *تعليقات على شرح فصوص الحكم و مصابح الانس*، قم، موسسه پاسدار اسلام.
۳۱. خواجهی، محمد، ۱۳۸۳، *ترجمه فتوحات مکیه ابن عربی*، چاپ دوم، انتشارات مولی.
۳۲. خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن، ۱۳۶۸، *شرح فصوص الحكم*، باهتمام، نجیب حایل هروی، چاپ دوم، تهران، انتشارات مولی.
۳۳. خوانساری، محمدباقر، ۱۳۵۰، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، مکتبه اسماعیلیان.
۳۴. زبیدی، محمدمرتضی، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر.
۳۵. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۴، *سرّ نی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی*، تهران، انتشارات علمی.
۳۶. زمانی، کریم، ۱۳۸۲، *شرح جامع مثنوی معنوی*، انتشارات اطلاعات.
۳۷. سمنانی، علاء الدله، ۱۳۶۲، *حمخانه وحدت*، گردآورنده، عبدالریفع حقیقت، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۳۸. سمنانی، علاء الدله، ۱۳۵۸، *چهل مجلس*، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۳۹. شبّلنجی، مؤمن، *نورالا بصار فی مناقب آل النبي المختار*، دارالفکر للطبعاعه و النشر.

٤٠. شعرانی، ابوالحسن، ۱۳۹۸ق، *نشر طوبی*، کتابفروشی اسلامیه.
٤١. شعرانی، عبدالوهاب بن احمد، ۱۴۱۸ق، *البيوقيت والجواهر*، دار احیاء التراث العربي.
٤٢. شوشتري، قاضی نورالله بن شریف الدین، ۱۳۷۵، *مجالس المؤمنین*، کتابفروشی اسلامیه.
٤٣. شیخ مکی، ۱۳۶۴، *الجانب الغریب فی حل مشکلات الشیخ محیی الدین ابن عربی*، به اهتمام و حواشی مایل هروی، ج ۱، تهران، انتشارات مولی.
٤٤. شیرازی، محمد معصوم، بی تا، *طرائق الحقائق*، با تصحیح محمد جعفر محجوب، انتشارات کتابخانه سنائی.
٤٥. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۶۰، *رساله الولایه*، تهران، موسسه آل البيت.
٤٦. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۹۳ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، اسماعیلیان، چاپ دوم، قم.
٤٧. عطار نیشابوری، فرید الدین، ۱۳۷۰، *تذکره الاولیاء*، تصحیح و توضیح استعلامی، تهران، انتشارات زوار.
٤٨. فاضل تونی، محمد حسین، ۱۳۶۰، *تعليقه بر فصوص محیی الدین ابن عربی*، مقدمه فروزانفر، تهران، انتشارات مولی.
٤٩. قونوی، صدرالدین، ۱۳۱۴، *کتاب الفکوک*، مقدمه و تصحیح محمد خواجه، انتشارات مولی.
٥٠. قیصری، داود بن محمود، ۱۳۵۷، *رسائل قیصری التوحید*، النبوه والولایه...، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
٥١. قیصری، داود بن محمود، بی تا، *شرح القیصری علی فصوص الحكم*، قم، انتشارات مینو.
٥٢. کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۰، *شرح فصوص الحكم*، چاپ چهارم، قم، انتشارات بیدار.
٥٣. کاشانی، عزالدین محمود بن علی، ۱۳۶۷، *مصابح الهدایه و مفتاح الكفایه*، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، نشر هما.
٥٤. کبری، نجم الدین، ۱۹۹۹، *فوائع الجمال و فوائح الجلال*، دارالمصر اللبنانيه.
٥٥. کردستانی، فخرالعلماء، ۱۳۶۰، *تبیان الرموز یا شرح و ترجمه مقدمه شرح فصوص الحكم*، مترجم، فخرالعلماء کردستانی، به کوشش محمود فاضل، مشهد.
٥٦. لوید وینست جان ریجون، ۱۳۷۸، *عزیز نسقی*، ترجمه مجید الدین کیوانی، تهران، نشر مرکز.
٥٧. مجموعه مقالات کنگره ملی علامه سید حیدر آملی، ۱۳۸۱، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری.

۵۸. محمداکبر آبادی، ولی، ۱۳۸۳، *شرح مثنوی مولوی موسوم به مخزن الاسرار*، چاپ اول، به اهتمام ن. مایل هروی، نشر قطره.
۵۹. معاونت پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، ۱۳۸۱، *امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی*.
۶۰. منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۷۱، *مسافری غریب، احوال و آثار سیدحیدر آملی و بررسی موضوع ولایت در آثارش*، شرکت چاپ و نشر بین الملل وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۶۱. نسفی، عزیزالدین، ۱۳۴۴، *کشف الحقایق، باهتمام مهدوی دامغانی*، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶۲. نسفی، عزیزالدین، ۱۳۷۷، *کتاب الانسان الكامل*، تهران، کتابخانه ظهوری.
۶۳. نقشبندی، خواجه محمد پارسا، ۱۳۶۶، *شرح فصوص الحكم*، مصحح جلیل مسگرنژاد، مرکز نشر دانشگاهی.
۶۴. نی ریزی، سیدقطب الدین، ۱۳۸۱، *منظمه منهج التحریر، مهر نبوت - رساله روحیه*، ترجمه محمد خواجهی، انتشارات دریای نور، کتابخانه احمدی.
۶۵. هجویری، علی بن عثمان الجلال، ۱۳۹۹ق *کشف المحجوب*، تصحیح د - ژ و کوفسکی، ناشر کتابخانه طهوری.
۶۶. همایی، سیدجلال الدین، ۱۳۷۶، *مولوی نامه، مولوی چه می گوید؟* چاپ نهم، تهران، مؤسسه نشر هما.
۶۷. یثربی، سیدیحیی، ۱۳۷۲، *عرفان نظری*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
۶۸. یزدی مطلق، محمود، و جمعی از نویسندها، ۱۳۸۱، *امامت پژوهی در قرآن*، بررسی دیدگاه امامیه، معترض و اشعاره، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، انتشارات آستان قدس رضوی.